

ویژگی‌های معنایی، ساختاری و بسامد واژگانی موجودات اساطیری منفی در شاهنامه (اهریمن، ابلیس، غول)^۱

خلیل الله صادقلو^۱، مریم قوانلو^۲

^۱ استاد، دانشگاه فرهنگیان گنبد کاووس، گلستان، ایران

^۲ مدیر دبیرستان، آموزش و پرورش رامیان، گلستان، ایران

چکیده

جهان انسانی سه دوره جهان‌شناسی را تجربه کرده است: اسطوره‌ای، فلسفی و علمی. که دوره‌ی اسطوره‌ای بسیار طولانی بوده است و در میان پیروان ادیان الهی جلوه‌ی بیشتری دارد. اسطوره واژه‌ای معرب از واژه‌ی یونانی هیستوریا می‌باشد. با ادبیات حماسی در آغاز پیدایش، پیوند یافته است و در شاهنامه، این بزرگ اثر حماسی، در شکل موجودات فرازمینی مثبت و منفی نمودار می‌شود که موجودات مثبت را طبق کیش زرتشتی، آفریده اهوره مزدا و موجودات منفی را آفریده انگره مئینو می‌دانند. که موجودات منفی گاهی در قالب یک موجود عظیم الجثه و خطرناک چون: اژدها جلوه می‌کند که از دهانش آتش درمی‌آید. در واقع این همان اژدهای سه پوزه و سه سر و شش چشم اوستاست. موجودات منفی در شاهنامه به صورت‌های اهریمن، ابلیس و غول جلوه می‌یابند. که نمایانگر نیروهای شر و بدی هستند و حوادث منفی در شاهنامه حاصل منش و کردار موجودات منفی افسانه می‌باشد. نگارنده بر آن شده است که موجودات را از جایگاه کاربردی و پیدایش این موجودات و ارتباط با دیگر اجزای شاهنامه بررسی نماید تا خوانش و ریشه‌ی این موجودات در زبان‌های دیگر برای درک مفاهیم شاهنامه، شناخته شود.

واژه‌های کلیدی: اسطوره، اهریمن، ابلیس، غول.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

۱- مقدمه

انسانی تا کنون دوره‌هایی از جهان‌شناسی را تجربه کرده است و در هر یک از این دوران‌ها کوشیده است تا گرهی از این ناشناخته‌های گیتی پر رمز و راز را بگشاید؛ این سه دوره جهان‌نگری عبارتند از: ۱. دوران جهان بینی اسطوره‌ای ۲. دوران جهان بینی فلسفی ۳. دوران جهان بینی علمی

از میان این سه دوره تنها دوره اسطوره‌ای است که بسیار طولانی بوده است هرچه بشر از عصر اسطوره فاصله گرفته، باورهای اسطوره‌ای از عرصه خودآگاه ذهنش واپس نشست.

اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه‌ی یونانی هیستوریا به معنی: جستجو، آگاهی و داستان، گرفته شده است. برای بیان مفهوم اسطوره در زبان‌های اروپایی از بازمانده‌ی واژه‌ی یونانی میتوس به معنی شرح، خبر و قصه استفاده شده است. اسطوره در میان پیروان ادیان الهی نیز شیوع بسیار دارد. ماجرای است مقدس که بیانگر یک حقیقت است و آن حقیقت این است که می‌خواهد جایگاه او را در جهان تثبیت کند. تجلی اسطوره در حماسه نمایان است و در حماسه حوادثی جریان دارد که با منطق و تجربه علمی سازگاری ندارد رویدادهای غیر طبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می‌شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود توجیه پذیر است.

این رویدادها در بزرگ اثری چون شاهنامه در شکل موجودات فرازمینی مثبت و منفی نمودار می‌شود که موجودات مثبت را طبق کیش زرتشتی، آفریده‌ی اهوره مزدا و موجودات منفی را آفریده‌ی انگره مئینیو می‌دانند. عناصر و موجودات اهریمنی که در گذر تاریخ به همان شکل اول خود باقی مانده‌اند و گاهی تا مرتبه‌ی انسانی و یا نمادین و یا مفاهیم انتزاعی نزول کرده‌اند. این مفاهیم انتزاعی که نمایانگر نیروهای شر و بدی بودند به صورت‌هایی چون: دیو، اژدها و ... تجلی پیدا می‌کنند.

۲- بیان مسأله

از آن‌جا که ساختار شاهنامه بر مبنای اسطوره است و اسطوره داستان‌هایی است که سرآغاز آفرینش و ورود به دنیای ادبیات است و تاریخ دقیقی ندارد و دیگر اینکه اسطوره مشحون از موجودات فرازمینی است که گروهی مثبت و گروهی دیگر جایگاه منفی دارند، شناخت این موجودات، یاریگر شناخت اسطوره می‌باشد.

نگارنده در این پژوهش بر آن است که موجودات منفی در شاهنامه را از دیدگاه برآمد واژگانی و معنایی و کاربردی بررسی نماید تا از این گذرگاه به مطالعه و شناخت این موجودات بپردازد و به فهم دقیق و ارتباط اجزای شاهنامه از این منظر دست یابد.

۳- پیشینه

امروزه بسیاری از اساتید برآنند تا اسطوره و شاهنامه را از منظرهای دیگر بررسی کنند یا کاربرد موجودات منفی و مثبت در شاهنامه را به گونه‌ای تحلیلی، بررسی نمایند. اما کمتر دیده شده تلفیقی از کاربرد و معنا و برآمد واژگانی این موجودات بررسی شود.

۴- موجودات اسطوره‌ای منفی در شاهنامه

۴-۱- اهریمن

این واژه از دو جزء تشکیل شده است. جزء اول ahra به معنی پلید و خبیث است و جزء دوم mainyava به معنی روح است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۶) روی هم یعنی روح پلید، خرد ناپاک.

این واژه در زبان فارسی میانه زرتشتی به ahreman (مکنزی، ۱۳۸۱) بدل شده و در فارسی امروز «اهریمن» است. ahra.mainyava - در اوستا در مقابل spanta. Mainyava به معنی روح مقدس آمده است. در کیش زرتشت انگره- مئینیو و سپنتا مئینیو یعنی دو قوه‌ی بدی و نیکی همیشه با هم و مقابل هم ذکر گردیده است. گاتها کتاب مذهبی زرتشتیان

و سروده‌های پیغمبر ایران، سپنتا و انگره مئینو را دو گوهر همزاد دانسته است. که در مخیله‌ی انسان و در عالم تصور به وجود آمده و همیشه با هم در نبرد و ستیزه‌اند که عاقبت پیروزی با سپنتا مئینو یا قوه‌ی نیکی خواهد بود. در هیچ جای اوستا انگره مئینو با «اهریمن» در مقابل و در ردیف اهورا مزدا آفریننده‌ی بزرگ و هستی بخش مطلق ذکر نشده، حتی دارای وجود خارجی دانسته نشده تا بتوان به آن مقام خدای شر بخشید. در مزدیسنا مقابله با انگره‌مئینو و قوای اهریمن و مقاومت در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی و یاری کردن سپنتا مئینو (قوای نیکی) سخت تأکید شده است. (اوشیدری، ۱۳۷۴)

در اسطوره‌های زروان این دو با یکدیگر برادرند و پدر آن‌ها «زوروان^۱» (مکنزی، ۱۳۸۱) است که با صفت a-kanarag (اوشیدری، ۱۳۷۴) آمده است. «اهریمن» در معنای اهرمن، آهریمن، سیاهی، تیرگی، همتراز آن می‌توان شیطان را نامید. در صورت‌هایی مانند اهریما، اهریما، اهریما، راهنمای بدی و ظلمت به کار رفته است. (زنجانی، ۱۳۷۲)

آخرین شکل واژه‌ی «اهریمن» در فارسی دری به شکل ریمن به کار رفته است که در معنای فریب‌کار و نیرنگ‌باز استفاده شده است. «اهریمن» در اوستا آن، ((انگره مئینو)) به معنی منش و نهاد بد و ناپاک بوده است. در برابر ((سپنتا مئینو)) به معنی نهاد و منش نیک و پاک، و در قلمرو و اندیشه و نهاد آدمی است که همواره در میانه این دو گوهر همزاد، هم‌آوردی و کشاکش و ستیز در می‌گیرد.

این دو گوهر پلید و فریفتار که در پهلوی «انگ^۲» و «گناگ منوگ^۳» خوانده می‌شده است. با شکل‌هایی چون: آهرمن، اهرمن، اهریمن، اهریمن و سرانجام ریمن، به پارسی دری رسیده است. (کزازی، ۱۳۷۹)

در ادبیات مزدیسنا برای سپند مئینو و «اهریمن» همکارانی و همراهانی یاد شده است که از جمله همراهان سپند مینو می‌توان از امشاسپندان، سپس از ایزدان نام برد. همینطور برای اهریمن می‌توان از کماریکان، دیوان و دروجان و جادوگران نام برد. در اعتقادات زرتشتی هر یک از امشاسپندان در مقابل یکی از همکاران و همراهان اهریمن قرار می‌گیرد و از آن‌ها به عنوان «هیستار» یعنی رقیب ضد و دشمن نام برده می‌شود. باید متذکر شد: انگره را مینو (اهریمن در آغاز هیستار یا ضد سپند مینو) بوده است. چون به مرور سپند مینو (فرد مقدس) از شمار هفت گانه امشاسپندان افتاده، در جای آن اهورامزدا را در سر فرشتگان بزرگ قرار داده‌اند. به ناچار «اهریمن» نیز در مقابل اهورامزدا تصور شده است. به عقیده استاد پور داوود منبع اصلی اشتباه معروف که «اهریمن» را نقطه مقابل هرمزد خوانده‌اند، همین امر است. (پورداوود، ۱۳۵۶)

از آنچه که بند هشن و سایر مجموعه‌های شبیه به آن در مورد آغاز آفرینش و سرانجام جهان نقل می‌کنند. ما به صورتی آشکار و واقعی صف آراییی و رژه سپاه «اهریمن» را در مقابل اهورامزدا می‌بینیم.

هنگامی که اهورامزدا بهمن^۴ را آفرید، اهریمن بداندیش و بدسگال نخست آکومن^۵ (آکومان) را به وجود آورد. و سپس آن‌گاه که اورمزد امشاسپندان را هستی بخشید اهریمن به نوبت خود آندر^۶، ساوول^۷، ناگهیس^۸، تریز^۹، زریز^{۱۰} را آفرید. (بهار، ۱۳۸۶)

این شش دیو بسیار نیرومند با رهبری «اهریمن» گروه دشمن و ضد هفت امشا سپندان را تشکیل می‌دهند. سرانجام «اهریمن» دیگر دیوان را خلق کرد. به گفته مینو خرد دیوان دروج‌ها و جادوگران را اهریمن با عمل خودارضایی جنسی به وجود آورد. بندهشن «اهریمن» را چنین توصیف کرده است «گوهر اهریمن سرد و خشک، جای تاریک و گنده، در برابر جهان بالاست» (بهار، ۱۳۶۹).

کلمه‌ی «اهریمن» در صورت‌های مختلف در شاهنامه به کار رفته است
الف. آهرمن:

مگر بدکنش ریمن آهرمنا	به گیتی نبودش کسی دشمن
همی رای زد تا ببالید بال (فردوسی، ۱۳۸۴)	به رشک اندر آهرمن بدسگال

1 zurwan 2 anag 3 gonnag menog 4 wahman 5 akoman 6 ander 7 sawul 8 naghis 9 tariz

10 zariz

ب. اهرمن:

برفت اهرمن را به افسون ببست
چو بر تیزرو بارگی بر نشست (فردوسی، ۱۳۸۴)
ببرد اهرمن گیو را دل زجای
که گرداند آن تیغ زن زیر پای (فردوسی، ۱۳۸۴)

پ. اهریمن:

هر آن چیز که آن نزره ایزدیست
همان کز ره اهریمن و بدی است.
سراسر زدیدار من دور باد
بدی را تن دیو رنجور باد (فردوسی، ۱۳۸۴)

از این کاربردهای متفاوت می توان نتیجه گرفت که احتمالاً «آهرمن» تلفظ خراسانی این واژه در زمان فردوسی بوده است، چون اگر «اهریمن» هم در شعر می آمد، باز در وزن شعر تغییری ایجاد نمی شد. به همین سبب در شاهنامه های خطی و نسخه های چاپی همه جا «آهرمن» به کار رفته است و در چندمین مورد اهریمن به کار رفته است. ظاهراً باید دخل و تصرف نسخه نویسان باشد. اهریمن در زمان کیومرث به شکوه کیومرث حسد برد و با کیومرث به دشمنی پرداخت و سرانجام خزروان پسر اهریمن در نبرد سیامک پسر کیومرث را کشت ولی تهمورث به انتقام سیامک برخاست و اهریمن را به افسون و جادو گرفتار ساخت و چون اسبی به او سوار گشت. در دوران ضحاک در چهره ابلیس آشکار گشت. مانند انسان نیک خواهی نزد ضحاک رفت، اما او را فریب داد و همراه ساخت و به صورت ستمگری هستی برانداز در آمد. از این پس در شاهنامه اثری از حضور ظاهری اهریمن نیست. ولی او همچنان همراه کننده و تباه سازنده اندیشه ی مردمان است. فردوسی با نام او تصویرهای فراوان برای بدی و زشتی می سازد و نیروی او را مقابل نیروی ایزد می نشانند:

معانی گوناگون «اهریمن» در شاهنامه:

الف. دشمنی و رشک داشتن اهریمن به انسان های خوب:

به گیتی نبودش کسی دشمن
مگر در نهران ریمن اهریمن
به رشک اندر اهریمن بدسگال
همی رای زد تا ببالید بال (فردوسی، ۱۳۸۴)

ب. شکست نیروی بدی و اهریمن:

چنان شاه پالوده گشت از بدی
که تابید از او فره ایزدی
برفت اهرمن را به افسون ببست
چو بر تیزرو بارگی بر نشست (فردوسی، ۱۳۸۴)

پ. تقابل مفهومی ایزد و اهریمن:

هر آن چیز که آن نزره ایزدی است
همان کز ره اهریمن و بدی است
سراسر زدیدار من دور باد
بدی را تن دیو رنجور باد (فردوسی، ۱۳۸۴)

ت. تقابل راه سعادت و نیکبختی در برابر راه اهریمن:

به یزدان پناه و به یزدان گرای
گر این پند من سر به سر نشنوی
که اوی است به نیک و بدی رهنمای
به اهرمن بدکنش بگروی (فردوسی، ۱۳۸۴)

ث. در معنای انسان (سلم و تور) که اهریمن صفت هستند:

کسی از تاجداران بدین سان نمرد
سرت را بریده به خوار اهرمن
که تو مردی ای نامبردار گرد
تنت را شده کام شیران کفن (فردوسی، ۱۳۸۴)

ج. در معنای ضحاک ستمگر:

خروشی برآمد ز پیش سپاه
بدانید که این جنگ اهریمن است
که ای نامداران و شیران شاه
جهان آفرین را به دل دشمن است (فردوسی، ۱۳۸۴)

چ. در معنی رستم آمده است:

چو از خواب بیدار شد پیلتن
چرا اسب در خوید بگذاشتی؟
بدو دشتبان گفت کای اهرمن
بر رنج نابرده برداشتی؟ (فردوسی، ۱۳۸۴)

- ج. گاهی در معنای قدرت و شجاعت و جنگاوری (سهراب) آمده است:
 همی آن بدین این بدان گفت زود تهمتن چو از پرده آوا شنود
 به دل گفت: این رزم آهرمن است نه این رستخیز از پی یک تن است (فردوسی، ۱۳۸۴)
 واژه‌ی اهریمن در شاهنامه ۱۰۷ بار به کار رفته است.
 در شاهنامه واژه اهریمن بارها با موجودات دیگر مرادف بوده اند که عبارتند از: (ابلیس، اژدها و دیو)
 ۱. مرادف شده‌ی آهرمن با ابلیس:
 سران جهاندار برخاستند ابرپهلوان خواهش آراستند
 که ما را بری این جام می جای نیست به می با تو ابلیس را پای نیست (فردوسی، ۱۳۸۴)
 ۲. ترادف معنایی اهریمن با اژدها:
 بدو گفت مردی چو دیو سیاه پلنگینه جوشن وز آهن کلاه
 کجا او سراپای آهرمن است وگر اژدها خفته در جوشن است (فردوسی، ۱۳۸۴)
 ۳. هم معنایی اهریمن با دیو:
 چنین گفت با دل که از کار دیو مرا دور داراد کیهان خدیو
 نه من با پدر بی وفاپی کنم نه با اهرمن آشنایی کنم (فردوسی، ۱۳۸۴)
 و در مثال دیگر:
 برآمد یکی میغ و بارش تگرگ تگرگی که بارد ز الماس مرگ
 ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک بسی ز اهرمن اوفتاده به خاک (فردوسی، ۱۳۸۴)

۲-۳- ابلیس

- این واژه به صورت «ابلیس» در اصل واژه‌ی عربی می‌باشد. دیابولوس کذاب و نام:
 ۱. شیطان، اهریمن، پدر دیوان ۲. هر یک از پیروان شیطان جمع آن به صورت ابلیس و ابالیس‌اء مخفف بالیس (معین، ۱۳۸۴)
 ریشه‌ی این کلمه به درستی معلوم نیست که این واژه از کدام زبان به فارسی آمده است. این لغت در واژه «heritafe» به صورت «diyabolic» آمده است و اصل آن را از ریشه لاتین می‌دانند نه از ریشه یونانی «diyabolos» (فرهنگ لغت انگلیسی)
 در کتاب واژه‌نمای ریشه‌شناسی انگلیسی نیز ریشه‌ی این واژه را به صورت «diyabolic» ذکر این واژه ظاهراً از کلمه‌ی یونانی دیابولس^{۱۱} است و حکیمان علم لغت عرب آن را از ماده ابلاس یعنی نومید کردن یا کلمه اجنبی (بیگانه) شمرده‌اند. و آن نام مهتر دیوان است که پس از دمیدن روح در جسد ابوالبشر، چون از سجده آدم خودداری کرد رانده گشت.
 او تا روز رستاخیز و قیامت زنده باشد و جز بندگان مخلص همه را فریب خواهد داد مانند اهریمن دین زردتشت شیطان، عزرائیل، خناس، ابوالبینی، بزرگ دیوان، پدر پریان و جمع آن به صورت ابلیس، ابالسه می‌آید (دهخدا، ۱۳۳۹).
 ابن درید نوشته است: اگر «ابلیس» عربی باشد مشتق شده از ابلیس، یبلس به معنی نا امید شده باشد چون ابلیس از رحمت خدا نا امید شده است (رستگار فسایی، ۱۳۷۹).
 «ابلیس» در دین زردتشتی اهریمن خوانده می‌شود و مظهر زشتی و ناپاکی و بدی است.
 در مقابل اهورامزدا، رمز تاریکی در مقابل نور می‌باشد: اهریمن، اهرمن، ابلیس (زنجانی، ۱۳۷۲)
 در ترجمه بنداری از شاهنامه به جای ابلیس کلمه‌ی شیطان آمده است. (رستگار فسایی، ۱۳۷۹)
 طبری نیز معنی واژه‌ی «ابلیس» را نا امید می‌داند و در این باره چنین آورده است. پس چون آدم را قبله ساخت و فرشتگان

همه سجده کردند، «ابلیس» سجده نکرد و گفت من بهتر از اویم و مرا از آتش آفریدی و او را از گل. پس چون «ابلیس» این سخن را بگفت، همه‌ی فرشتگان را پدید آمد کافری او. که خدای تعالی دانست از دل او و او را لعنت کرد و از حد و صورت فرشتگان بیرون آورد. به صورت ابلیس گرداند و او اندر آن حال فرشته نیکو صورت بود و نام او عزرائیل بود و این نام و صورت فرشتگی او بر افتاد و «ابلیس» نام گرفت و معنی «ابلیس» ناامید بود، چنان‌چه خدای تعالی گوید: «بیرون شو» و نگفت از زمین یا آسمان یا از این جهان، ولیکن گفت از این صورت بیرون شو و از حال فرشتگان به حال ابلیس و ناامید شد (صفاری، ۱۳۸۳)

«ابلیس» در شاهنامه ۱۴ بار آمده است. اولین بار نامش ذکر شده است، در داستان ضحاک تازی است. جالب توجه آنست که ۹ بار دیگر ذکر این واژه در داستان ضحاک بوده و ۵ بار دیگر در جلدهای دیگر ذکر شده است. این موضوع این تصور را به وجود می‌آورد، که آیا می‌تواند ارتباط بین واژه‌ی «ابلیس» با ضحاک تازی که عرب دانسته شده بود وجود داشته باشد همان طور که پیشتر گفتیم در شاهنامه فردوسی نخستین بار «ابلیس» چهره‌ای ماجراجو و ویرانگر خود را در داستان ضحاک نشان می‌دهد و شروع به گمراه کردن وی می‌نماید:

شب و روز بودی دو بهره به زین ز راه بزرگی نه از روی کین
چنان بود که ابلیس روزی پگاه بیامد به سان یکی نیک خواه
دل مهتر از راه نیکی ببرد جوان گوش گفتار او را سپرد (فردوسی، ۱۳۸۴)
و او را به کشتن پدرش مرداس که فرمانروای دشت نیزه‌گذران بود واداشت:
بر این گفته من چو داری وفا جهان را تو باشی یکی پادشاه
چو ضحاک بشنید اندیشه کرد ز خون پدر شد دلش پر ز درد
به ابلیس گفت ای سزاوار نیست دگر گوی کاین از در کار نیست (فردوسی، ۱۳۸۴)
سپس بر سر راهش چاهی می‌کند و او را بدین گونه تباہ می‌کند.
بر آن راه واژ و نه دیو نژند یکی ژرف چاهی به ره بر بکند
سپس ابلیس واژونه این ژرف چاه به خاشاک پوشید و بسپرد راه (فردوسی، ۱۳۸۴)
در جای دیگری به گمراه کردن جمشید می‌پردازد:
چو ابلیس پوسته دید این سخن یکی پند دیگر بیفکند بن
بدو گفت: چون سوی من تافتی زگیتی همه کام دل یافتی (فردوسی، ۱۳۸۴)

پس از داستان ضحاک از «ابلیس» به نام اهریمن یاد می‌شود اما چون کاووس شاه از بند هاماوران رها می‌شود و به پارس می‌آید و دیوان را در البرز کوه به ساختن بناهای با شکوه وامی‌دارد دیوان رنجور می‌شوند و روزی «ابلیس» پنهان از کاووس شاه به دیوان می‌آید، تا راهی برای نابودی کاووس بیندیشد و آنان، دیوی را به نزدیکی کاووس می‌فرستند و او را به پرواز به آسمان‌ها تشویق می‌کنند (رستگار فسایی، ۱۳۷۹)

چنان بود که ابلیس روزی پگاه یکی انجمن کرد پنهان ز شاه
به دیوان چنین گفت که امروز کار به رنج و به سختی‌ست با شهریار
یکی دیو باید کنون نغز دست که داند زهرگونه رای و نشست
شود جان کاووس بیره کند به دیوان براین رنج کوتاه کند
بگرداندش سر ز یزدان پاک فشاند بر آن فر زبانش خاک (فردوسی، ۱۳۸۴)

واژه‌ی «ابلیس» در شاهنامه کاربردهای گوناگونی داشته است که عبارتند از:
الف: نمایان شدن ابلیس به صورت انسان نیک سرشت برای گمراه کردن ضحاک:

چنان بود که ابلیس روزی پگاه بیامد بسان یکی نیک‌خواه
دل پورش از راه نیکی ببرد جوان گوش گفتار او را سپرد

همانا خوش آمدش گفتار او	برآکنده بر تارک خویش خاک
چو ابلیس دید آن که او دل بباد	برافکند از آن گشت بسیار شاد
فراوان سخن گفت و زیبا و نغز	جوان را ز دانش تهی کرد مغز (فردوسی، ۱۳۸۴)
ب: گاهی ابلیس نماد قدرت و نیروی زیاد است: (برتری در جنگ آوری و شراب خواری)	
سران جهاندار برخاستند	ابر پهلوان خواهش آراستند
که ما را بر این جام می جای نیست	به می با تو ابلیس را پای نیست (فردوسی، ۱۳۸۴)
که این شیر دل رستم زابلی ست	بدین لشکر اکنون نباید گریست
که ابلیس با او نتابد به جنگ	به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ (فردوسی، ۱۳۸۴)

۳- غول

۱. دیو که به هر شکل درآید. آدمیان را از راه گمراه می‌کند. ۲. ماج، حرمزاده. ۳. این واژه «غول» عربی بوده موجودی افسانه‌ای از نوع دیوان که او را با قدی بلند و هیکل ترسناک تصور کنند. جمع آن اغوال و غول‌ها. هر نفس و موجودی که انسان را بفریبد و هلاک کند و گاهی در معانی مشخصی: قد بلند، بد ترکیب و فتنه‌جو آمده است. (ابوالقاسمی، ۱۳۷۶)

این واژه تنها یک بار در شاهنامه به کار رفته است و در داستان هفت خان اسفندیار آمده است. در این داستان «غول» به معنی زن جادو به کار برده شده است. اسفندیار پس از غلبه بر اژدها دستور داد که گرگ سر را پیش او آوردند تا وی خبر از خان بعدی و چگونگی او بدهد:

بدو گفت کای شاه پیروزگر	همی یابی از اختر نیک بر
چو فردا تو در منزل آیی فرود	به پیشت زن جادو آرد درود
که دیدست از این پیش لشکر بسی	نکرده است پیچان روان از کسی
چو خواهد بیابان چو دریا کند	ز بالای خورشید پهنا کند
و را غول خوانند شاهان به نام	به روز جوانی مشو پیش دام
به پیروزی اژدها بازگرد	نباید که نام اندر آری به گرد
جهان جوی گفت: ای بد شوخ روی	زمن هر چه بینی تو فردا بگوی
که من با زن جادوان آن کنم	که پشت و دل جادوان بشکنم (فردوسی، ۱۳۸۴)

کریستین سن معتقد است که گروهی از موجودات و دیوان تازی وارد فرهنگ و اسطوره‌های ایرانی شده است و «غول» را تقریباً مرادف دیو به کار می‌برد و آنرا از دسته اجنه می‌داند وی هم‌چنین می‌نویسد: «غول زنی است که در صحرا روزگار می‌گذراند، وی به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود و مسافران را گمراه ساخته آن‌ها را می‌رباید». (کریستینسن، ۱۳۵۳)

لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین «غول» را واژه‌ی اقباسی از عربی در زبان فارسی دانسته‌اند در لغت‌نامه دهخدا به نقل از قاموس کتاب مقدس چنین آمده است: غول در عربی به معنای مودار است و گاهی آنرا به بز ترجمه کرده‌اند و در بعضی از موارد نیز دیو گفته‌اند. این کلمه اشاره به مقصد و مناظر بت پرستی است که محتمل است که بز یا مجسمه یا شکل بزها باشد که مصریان در مندیس می‌پرستیدند.

در ترجمه یونانی کتاب مقدس «غول» به دیوان ترجمه شده است، و مراد ارواح پلید است که به گمان اهل مشرق در ویرانه‌ها سکونت دارند (ابوالقاسمی، ۱۳۷۶). بنابراین واژه‌ی «غول» باید از اصل عبری آمده باشد.

مترجم فرهنگ پهلوی مکنزی واژه‌ی مازندر¹² را در این فرهنگ به دیو بزرگ یا «غول» ترجمه کرده است.

فرهنگ عربی- فارسی لاروس واژه‌ی «غول» را به این معانی آورده است: سختی و بلا، هرآنچه انسان را بفریبد و هلاک کند. افسونگر و جنی که هر ساعتی به رنگی درآید. جانوری خیالی که نیم آن انسان و نیم آن جانور است. (جر، ۱۳۸۸)

این واژه در معانی گوناگون از قبیل جن و دیو است که در صحرا و کوه باشند و به هر شکل که خواهند در آیند و در جاهای غیر معمول و ویران باشند. ناگهان برآیند و مردم را از راه ببرند تا هلاک سازند. دیگر آن که مردم را در بیابان به نام خوانند تا از راه در شوند و گمراه و سرگردان بمانند معنی دیگر جن نر شیطان آدمخوار، شیطان گمراه کننده، جانوری به شکل انسان، ولی سخت و مهیب و پوستی با مویی پوشیده که در بیابان زندگی کند و مردم را چون تنها باشند فروگیرد و هلاک کند. (دهخدا، ۱۳۳۹)

۴-۲- نتیجه

اسطوره که برگرفته از واژه‌ی یونانی هیستوریا می‌باشد در شاهنامه در شکل موجودات فرا زمینی مثبت و منفی نمودار می‌شود. موجودات منفی در شاهنامه گاهی در شکل یک موجود عظیم‌الجثه خطرناک، گاهی ابلیس و گاهی غول ظاهر می‌شوند. واژه‌ی اهریمن در اوستا به معنی منش و نهاد بد و ناپاک بوده و در برابر «سپنتامینو» به معنی نهاد و منش نیک و پاک آمده است و با شکل‌هایی چون «آهرمن، آهرمن، اهریمن، هریمن» به پارسی دری رسیده است ۱۰۷ بار در شاهنامه کاربرد داشته است.

واژه‌ی ابلیس که ریشه در زبان‌های یونانی و لاتین داشته، ۱۴ بار در شاهنامه به کار رفته است. که ۹ بار در داستان ضحاک و ۵ بار در دیگر قسمت‌های شاهنامه جای گرفته است. که در داستان ضحاک ماردوش، ویرانگر و ماجراجو نمایان می‌شود. دیگر موجود منفی شاهنامه، غول است که تنها یک بار آن هم در داستان هفت‌خوان اسفندیار آمده است. این موجودات منفی نمایانگر نیروهای شر و بدی هستند. و حوادث منفی در شاهنامه نتیجه منش و ذات موجودات منفی افسانه می‌باشد که ناخواسته با تسلط بر ماجرا، ما را به درک این مفاهیم می‌رساند.

منابع

۱. ابوالقاسمی، راهنما. (۱۳۷۶). راهنمای زبان‌های باستانی ایران. ج ۲، تهران، ققنوس.
۲. اوشیدری، جهانگیر. (۱۳۷۴). دانشنامه مزد یسنا (واژه نامه توضیحی آیین زرتشتی). تهران، مرکز.
۳. بهار، مهرداد. (۱۳۶۹). بندهشن. تهران، توس.
۴. بهار، مهرداد. (۱۳۸۶). پژوهشی در اساطیر. تهران، توس.
۵. پورداد، ابراهیم. (۱۳۵۶). یشت‌ها. ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
۶. جر، خلیل. (۱۳۸۸). فرهنگ لاروس تهران، انتشارات امیرکبیر.
۷. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۳۹). لغت نامه. تهران، سیروس.
۸. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). فرهنگ نام‌های شاهنامه. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات.
۹. زنجانی، محمود. (۱۳۷۲). فرهنگ جامع شاهنامه. تهران، فردوسی.
۱۰. صفاری، نسترن. (۱۳۸۳). موجودات اهریمنی در شاهنامه. کرج، جام گل.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه (براساس چاپ مسکو). تهران، افکار.
۱۲. کریستینسن، آرتور. (۱۳۵۳). آفرینش زیانکار. تهران، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
۱۳. کزازی، میرجلا الدین. (۱۳۷۹). نامه باستان. ج ۱، تهران، سمت.
۱۴. معین، محمد. (۱۳۸۴). مزدیسنا و آداب فارسی. ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. مکنزی، د.ج. (۱۳۸۱). فرهنگ پهلوی. مترجم: مهشید میر فخرایی، تهران، توس.